

الزامی (قانونی) بودن و مقتضی بودن تعقیب و نمود آن در مقررات

دادرسی کیفری ایران و دیوان بین‌المللی کیفری

(نوع مقاله: علمی- پژوهشی)

ابراهیم رضاقلی‌زاده^۱

چکیده

تعقیب متهم از اصلی‌ترین مراحل فرایند دادرسی کیفری است که به منظور حفظ مصالح فردی و اجتماعی در زمره اختیارات و تکالیف مقام صلاحیت دار در امر تعقیب گذارده شده است. تصمیم به تعقیب کیفری بر طبق مقررات دادرسی ملی ایران و در حیطه جزای بین‌الملل بر طبق اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، بر عهده مقام دادستان قرار گرفته است. مطالعه مقررات حقوق کیفری ایران در کنار بررسی مفاد اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری به عنوان سندی معتبر و معیاری در چگونگی سازمان‌دهی دادرسی کیفری از رهگذر تقابل دو سیستم الزامی یا مقتضی بودن تعقیب، به تبیین بهتر اختیارات و تکالیف دادستان کمک می‌نماید. در ساختار مقررات دادرسی کیفری ایران، نهادهایی نظیر ترک تعقیب، بایگانی کردن پرونده، میانجی‌گری و تعلیق تعقیب، در زمره نهادهای لازم برای به رسمیت شناختن نظام مقتضی بودن تعقیب شناخته می‌شود که با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، از قوانین پراکنده و خاص خارج و جنبه فراگیر یافته‌اند. در این میان، با توجه به ماده ۵۳ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری و رویه حاکم بر رسیدگی این مرجع، می‌توان گفت که دیوان بین‌المللی کیفری نیز به رغم اصل و مبنا قراردادن الگوی الزامی بودن تعقیب، با لحاظ مفاهیم منافع عدالت و مبنای معقول به اصل مقتضی بودن تعقیب توجه داشته و در برخی موارد، تشخیص بر عدم تعقیب کیفری متهم را بر عهده دادستان قرار داده است. علاوه بر این، پیش‌بینی نهادهایی همچون تعویق تحقیق و تعقیب و صلاحیت تکمیلی در مفاد اساسنامه و رویه دیوان بین‌المللی کیفری نیز از شاخص‌هایی به حساب می‌آیند که حکایت از شناسایی و اعمال سیستم مقتضی بودن تعقیب در مقررات و رویه این مرجع دارد.

کلیدواژه‌ها: الزامی بودن تعقیب، مقتضی بودن تعقیب، دیوان کیفری بین‌المللی، تعویق و تعلیق تحقیق، منافع عدالت، مبنای معقول.

برقراری نظم و امنیت در جامعه، همواره یکی از دغدغه‌های عمده حکومت‌ها است و برای پاسخ به این نیاز، مأموران و مقاماتی جهت مقابله با جرم و نابهنجاری‌ها اختصاص پیدا کرده‌اند. در این میان، در تبیین وظایف و اختیارات مقامات تعقیب، دو اندیشه مختلف وجود دارد که ایجادکننده سیستم‌های الزامی بودن تعقیب و یا مقتضی بودن آن در ساختار دادرسی‌های کیفری گردیده است. این دو اصل که به فراخور زمانی، تعدیل‌هایی را به خود دیده، از منظر حقوق داخلی ایران و حقوق بین‌الملل جزایی، متأثر از برخی مبانی از جمله مصلحت‌گرایی است. از این حیث، در جهت تبیین ساختار پذیرفته شده در هریک از دو دیدگاه فوق و در جهت بهره‌گیری از اندیشه‌های منعکس در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، عمده‌ترین پرسش‌های مطروحه در این نوشتار از این قرار است؛ نخست آن که مفهوم اصل الزامی بودن و مقتضی بودن تعقیب در فرایند دادرسی کیفری ایران و حقوق بین‌الملل جزایی چیست؟ دیگر این که رویکرد حقوق کیفری ایران و حقوق بین‌الملل جزایی در رابطه با اصول مزبور چگونه تبیین شده است؟ در نهایت این که حقوق کیفری ایران و حقوق بین‌الملل جزایی، چه ساز و کارهایی را در راستای اعمال اندیشه مورد نظر خود از حیث الزامی بودن یا مقتضی بودن تعقیب به کار برده‌اند؟ بدین ترتیب، در این نوشتار با توجه به پرسش‌های مربوطه، ابتدا به تبیین مفهومی و ویژگی‌های این اصول پرداخته می‌شود و بعد از آن، رویکرد و سازوکارهای حقوق کیفری ایران و حقوق بین‌الملل جزایی (منعکس در اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری) در رویارویی با این دو سیستم دادرسی، ارزیابی می‌گردد.

۲. مفهوم‌شناسی

تبیین مفاهیم بنیادین در هر پژوهش در زمره مهم‌ترین موضوعات محسوب می‌گردد به نحوی که نبود درک صحیح نسبت به آن، می‌تواند به مبهم باقی ماندن موضوع پژوهش منجر گردد. از این رو، در این قسمت و ذیل دو عنوان جداگانه، به تبیین مفهومی اصل الزامی (قانونی) بودن و اصل مقتضی (متناسب) بودن تعقیب در آموزه‌های آیین دادرسی کیفری پرداخته می‌شود.

۲-۱. اصل الزامی (قانونی) بودن تعقیب

حق طرح دعوی حقوقی به اصحاب دعوا تعلق دارد و به همین دلیل، طرح، پیگیری و همچنین انصراف از آن در نظام دادرسی نیز به ایشان محول شده است. اما در دعوی کیفری مطابق با موازین قانونی غالب نظام‌های دادرسی دنیا، هم‌سو با اصل الزامی (قانونی) بودن تعقیب، دادسرا مکلف به شروع تعقیب و طرح دعوی کیفری تا حاصل شدن نتیجه که همان صدور حکم برائت یا محکومیت است، می‌باشد. (آشوری، ۱۳۹۸: ۴۱) به بیان دیگر، به موجب این اصل، تعقیب هر جرم از زمان اطلاع نهاد تعقیب، بلافاصله، در فرض وجود داشتن ادله انتسابی کافی، باید به جریان بیفتد. در واقع، مقام مسئول امر تعقیب، حق ترک تعقیب را ندارد و امکانی در جهت اعمال هرگونه شرط و تضمین نسبت به متهم را ندارد. بدین ترتیب، مطابق با اصل الزامی بودن در مفهوم مضیق خود، مقام تعقیب، صرفاً مکلف به آماده‌سازی پرونده به منظور ارسال به مرجع قضایی است. (خزایی، ۱۳۹۶: ۱۱) همچنین، به اعتقاد عده‌ای از صاحب‌نظران، اصل الزامی بودن تعقیب بدین مفهوم است که تعقیب هر جرم در راستای مصلحت عموم صورت می‌گیرد و هدف نهایی از آن، اجرا و اعمال قانون می‌باشد. بدین ترتیب، می‌توان گفت که میان اختیار و تکلیف یا وظیفه به تعقیب کیفری نوعی ملازمه وجود دارد و در این میان، تکلیف مقام تعقیب، حمایت از حاکمیت قانون است. در این بین، مطابق با اصل مزبور، تعریف و تبیین مفهومی صریح و روشن انواع بزه در قانون امری الزامی تلقی می‌شود و از این جهت باید گفت که در وهله نخست، آنچه که موضوعیت دارد، قانون است و بدین ترتیب، تفسیر لفظی آن از اهمیت شایانی برخوردار است. علاوه بر این، از منظر اصل الزامی بودن تعقیب، در خصوص آثار و نتایج تصمیمات قضایی، هیچ‌گونه مسئولیت‌پذیری قابل فرض نیست و بر تفسیر مضیق قانون تأکید می‌شود. بدین سان، با عنایت به مطالب مطروحه، از این اصل، گاه به اصل تعقیب اجباری نیز یاد می‌گردد. (آخوندی، ۱۳۹۴: ۲۳۴/۶) وفق اصل مزبور، با توجه به این که مقام تعقیب، در واقع نماینده جامعه محسوب می‌گردد و هیأت اجتماع نیز برای خود حق تعقیب جرم از جنبه عمومی را ضروری و قابل تصور قلمداد و حق تعقیب جرم از جنبه عمومی را از روابط شخصی میان مرتکب جرم و بزه‌دیده مجزا محسوب می‌نماید، لذا، مقام تعقیب به هر روش که از وقوع و تحقق جرم با دارا بودن جنبه عمومی اطلاع یابد، می‌بایست تعقیب کیفری راجع به جرم ارتكابی را آغاز نماید. (Ashworth, 2016: 123)

۲-۲. اصل مقتضی بودن یا موقعیت داشتن تعقیب

اصل موقعیت داشتن یا مقتضی بودن تعقیب دقیقاً در مقابل اصل الزامی بودن تعقیب قرار داشته و به مفهوم اختیار مقام تعقیب نسبت به تصمیم راجع به تعقیب یا عدم تعقیب در خصوص جرم ارتكابی است. از این حیث، با لحاظ این اصل، دادستان از دامنه اختیار موسعی راجع به امر تعقیب یا عدم آن برخوردار است. به بیان دیگر، دادستان می‌تواند با بررسی موضوع و تبیین و تشخیص مصلحت امر، حتی به رغم مدلل بودن احراز وقوع جرم، با لحاظ جهاتی ویژه و خاص غیر از جهات معین در قوانین و مقررات جزایی، نسبت به تعقیب کیفری خودداری کرده و به تبع آن، امر به عدم تعقیب موضوع دهد. علی‌هذا، اصل مقتضی بودن تعقیب دعوای کیفری رویکردی تلقی می‌گردد که از رهگذر آن، به نهاد تعقیب، نوعی اختیار داده می‌شود که در فرض صلاحدید و مفید نبودن امر تعقیب برخی جرایم، از طرح دعوای کیفری خودداری نماید. (Regoli, 2018:202) در این بین، باید گفت که کمیته راجع به پیش‌گیری از جرم و رفتار با محکومان سازمان ملل متحد، مطابق با بند ۵-۱ قطعنامه پیشنهادی مطروحه در یازدهمین اجلاس کمیته مذکور در ۱۹۹۰، با عنوان «تصمیمات پیشین بر رسیدگی مراجع دادرسی» بیان نموده است که نهاد پلیس، دادسرا یا سایر مقامات دخیل در فرایند دادرسی کیفری، در فرض تشخیص مصلحت از این اختیار برخوردار می‌باشند تا در فرضی که تعقیب کیفری در راستای حمایت از جامعه، پیش‌گیری از جرم یا احترام به حقوق بزه‌دیدگان ضروری نباشد، تعقیب کیفری را متوقف نمایند». (Ibid 202) علاوه بر این، ماده ۵۳ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری نیز با پیش‌بینی برخی موازین قانونی، در کنار توجه به اصل الزامی بودن تعقیب، به الگوی مقتضی بودن تعقیب نیز اشاره داشته است. به موجب ماده مذکور، دادستان مکلف است تا بعد از بررسی و ارزیابی اطلاعاتی که در اختیار وی قرار می‌گیرد، شروع به تحقیق نماید مگر این که تشخیص دهد مطابق با اساسنامه و به رغم اهمیت جرم و منافع بزه‌دیدگان، دلایل مقتضی وجود دارد که تعقیب و تحقیق از متهم مبتنی بر مبانی معقول نبوده یا بر خلاف منافع عدالت است. در این میان، در خصوص مفاهیم «مبنای معقول» و «منافع عدالت»، اساسنامه ضابطه و معیار دقیق و روشنی را مشخص نموده است. با این حال و در مقام بررسی آنچه که در رویه موجود در رسیدگی‌های دیوان وجود دارد، می‌توان گفت که منظور از «مبنای معقول»، هرگونه وضعیت و موقعیت یا نشانه‌ای است که وقوع جرم از منظر دیوان احراز

نشود یا این که به رغم وجود برخی نشانه‌ها از وقوع و ارتکاب جرم، دادستان به این نتیجه برسد که ادله قابل اعتنا برای رسیدگی به اندازه کافی موجود نیست و استناد به ادله آرایه شده به صدور حکم منجر نمی‌گردد. همچنین اگر وضعیتی وجود داشته باشد که ادله قابل استناد برای صدور حکم محکومیت وجود داشته اما دادستان به این باور برسد که احتمالاً قضیه به جهت یا جهات دیگر قابلیت پذیرش ندارد، می‌تواند از تعقیب متهم خودداری نماید. (خالقی، ۱۳۹۹: ۳۱ و خالقی و ساعدی، ۱۳۹۶، ۲۲۷)

در رابطه با معیار «منافع عدالت» و تبیین مفهومی آن نیز می‌توان بیان داشت که حسب دیدگاه‌های موجود در رویه دیوان و آموزه‌های حقوقی مرتبط با این موضوع، مفهوم منافع عدالت با منافع بزه‌دیدگان، شدت بزه یا بزه‌های ارتکابی و وضعیت متهم ارتباطی عمیق دارد. با این حال، این مفهوم امری ایجابی نیست و باید به دیدی سلبی بدان نگریست. بدین توضیح که در هر قضیه نباید منافع عدالت احراز گردد بلکه اصل بر تأمین عدالت از طریق تعقیب و تحقیق است مگر این که به صورت استثنایی خلاف این موضوع با لحاظ معیارهای فوق‌الذکر، احراز گردد. (سلیمی، ۱۴۰۰، ۹۴ و ساعدی و صادقی، ۱۳۹۷: ۲۷۸) از این رو، می‌توان گفت که در پاره‌ای از جرایم تعقیب متهم نه تنها برآیند سودمندی به همراه ندارد بلکه توجه به پیشگیری از جرم و اتخاذ تدبیر راجع به سیاست کیفری مناسب اقتضا می‌نماید که بر حسب اوضاع و احوال حاکم و شرایط موجود در پرونده و همچنین تأثیر نامناسب تعقیب و مجازات نسبت به متهم، از تعقیب کیفری وی صرف‌نظر گردد. (عباسی، ۱۳۸۲: ۱۶) بدین ترتیب، نهاد تعقیب از این اختیار برخوردار است تا ضمن نگرش و دیدگاه اصلاحی - تربیتی نسبت به متهم از یک‌سو و پیش‌بینی ترتیبات راجع به جبران خسارت در خصوص بزه‌دیده از سوی دیگر، مسئله را مورد بررسی قرار داده و از تعقیب دعوای کیفری چشم‌پوشی نماید.

۳. مبانی مشترک حقوق کیفری ایران و اساسنامه دیوان در الزام یا

اقتضای تعقیب

بعد از تبیین مفهومی اصل الزامی بودن و مقتضی بودن تعقیب و آرایه تصویری روشن از این اصطلاحات در آموزه‌های آیین دادرسی کیفری، در این قسمت و ذیل دو عنوان، به تفکیک، مبانی توجه به اصل الزامی بودن و اصل مقتضی بودن تعقیب در حقوق کیفری ایران و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی بررسی می‌گردد.

۳-۱. مبانی ناظر بر توجه به اصل الزامی بودن تعقیب

به عقیده برخی از صاحب‌نظران، اساس و مبنای حاکمیت قانون، بر این امر استوار است که باید قانون بر اشخاص حکومت نماید. بدین ترتیب، یکی از ضروری‌ترین مبانی توجه به اصل الزامی بودن تعقیب، اجرای کامل و بدون خدشه قوانین و مقررات لازم‌الاجرا بر اشخاص می‌باشد. (Ambos, 2016:76). بر مبنای اصل مذکور، نهاد تعقیب در هر پرونده با عنایت به موازین قانونی خاص حاکم بر موضوع، باید مصادیق صحیح و بجای تعقیب را شناسایی نماید و در این راستا به امری بیرونی و خارج از قانون نیازی ندارد. همچنین، اصل قانونی بودن تعقیب، به دنبال تضمین برابری و یکسان جلوه دادن اشخاص در برابر قانون است. لذا، هیچ‌کس را نمی‌توان دارای جایگاهی فراتر و بالاتر از قانون تصور نمود. در این میان، دادرسان نیز می‌بایست بر اساس قانون به دنبال اجرای عدالت باشند و اعمال سلیقه و تفسیر شخصی - اخلاقی ایشان بر این مبنا صحیح نیست. به بیان دیگر، این اصل می‌تواند به مثابه شایسته‌ترین ابزار و روش در جهت پیشگیری از هرگونه سوءاستفاده محتمل مقامات از حیطه اختیارات خصوصاً در تقابل و رویارویی با بزه‌های فراملی باشد. لذا، کاراترین ابزار که به موجب آن، تمامی اشخاص در برابر قانون، یکسان تلقی گردند، اتکا و توجه به این اصل است. (Ibid: 76) از این جهت، می‌توان گفت که اصل قانونی بودن تعقیب، بستری مناسب را در راستای تضمین برابری اشخاص در مقابل قانون ایجاد می‌نماید.

در زمره دیگر مبانی توجه به این اصل، می‌توان به اعمال کیفر مجرمین و تحقق اهداف مرتبط با آن اشاره نمود. در این میان، باید یادآور شد که پیشگیری و بازدارندگی عمومی (عام)، یکی از

مهم‌ترین فایده‌ها و اهداف کیفر تلقی می‌شود که اصل الزامی بودن تعقیب، می‌تواند به وسیله تأکید بر برابری اشخاص در برابر قانون به خصوص در حیطة جرایم بین‌المللی، این مهم را تحقق بخشد. (Boas, 2019:116)

در نهایت باید خاطر نشان ساخت که از طریق تأکید و توجه بر اعمال قانون و اجرای یکسان آن نسبت به همه اشخاص، زمینه و بستر هرگونه اعمال نفوذ در راستای اجرای قانون از بین می‌رود. (اسدی، ۱۳۹۲: ۲۰۷) لذا، این اصل، علاوه بر پیشگیری از هرگونه سوءاستفاده نهاد تعقیب در جهت اعمال قانون، از تحقق هرگونه نفوذ وی توسط سایر مقامات دخیل یا غیر دخیل در فرایند کیفری نیز ممانعت به عمل می‌آورد.

۳-۲. مبانی ناظر در توجه به اصل مقتضی بودن تعقیب

نخستین مبنا و استدلال در جهت ناصحیح دانستن اصل الزامی بودن قانون و روی‌آوری به اصل مقتضی بودن، حجم و تراکم زیاد پرونده‌های کیفری می‌باشد. بدین‌سان، در هر دو بعد بزه‌های داخلی و جرایم بین‌المللی، ضروری است که نهاد تعقیب در چارچوب تکلیف خویش مبنی بر سامان‌بخشی امور، در راستای اقامه دعوا در دادگاه کیفری ملی و فراملی، اختیار و صلاح‌دید کافی را در این زمینه داشته باشد تا بدین‌ترتیب، از بین حجم عظیمی از پرونده‌ها، تشخیص دهد که کدام پرونده و موضوع را تعقیب و چه پرونده و موضوعاتی را به روش‌های غیرقضایی حل و فصل نماید. (Boas, Op.cit: 116) بدین‌ترتیب باید گفت که بالابودن و افزایش حجم پرونده‌های کیفری، به عنوان یکی از اساسی‌ترین مبانی توجه به اصل مقتضی بودن تعقیب تلقی می‌گردد. (امامی و صادقی، ۱۳۹۰: ۲۳۵) به عبارت دیگر، از رهگذر توجه به اصل مقتضی بودن تعقیب و لحاظ مصلحت در خصوص هر موضوع کیفری، علاوه بر کاهش میزان و حجم پرونده‌های کیفری مطروحه، می‌توان به نحو شایسته به موضوعات مهم‌تر پرداخت و در رابطه با مسایل با اهمیت بالاتر طرح دعوی کیفری نمود و از این طریق، امکان برقراری نظم و ثبات در اجتماع را با امکان بیشتری محقق ساخت.

در این بین، اصل الزام که دستگاه عدالت کیفری را در مواجهه با جرم، ملزم به تعقیب و پیگیری می‌نماید، هزینه‌های فراوانی را به صورت روزافزون در پی خواهد داشت و عملکرد آن را دچار ناکارآمدی می‌سازد اما اصل اقتضا که متضمن تعقیب‌زدایی و مشتمل بر اعمال صلاح‌دید از سوی

مقام تعقیب و مجریان قانون است، از حجم کار کاسته و با هدف‌مند کردن هزینه‌ها، زمینه پرداختن به جرایم مهم‌تر و پرونده‌های سنگین‌تر را فراهم می‌کند. بدین‌سان، در فرض اعطای اختیار به دادستان، وی نقش مهمی را در کمک به کاهش بار پرونده‌های محاکم از طریق ترک تعقیب و حفظ نظم و مصون داشتن جامعه از ضربات شدید ناشی از جرایم بزرگ و مقابله با مجرمین حرفه‌ای و خطرناک بازی می‌کند. (همان ۲۳۵)

علاوه بر مطلب فوق، گاه مصلحت بزه‌دیده در عدم ورود به فرایند کیفری است. در رابطه با توجیه این مصلحت می‌توان گفت؛ علاوه بر مصلحت اجتماعی و بین‌المللی، مصلحت فردی در ارزیابی تعقیب و واکنش کیفری از اهمیت فراوانی برخوردار است. گاه بزه‌دیده از جرم گذشت می‌نماید و مقام تعقیب مصلحت را در پیگرد کیفری می‌بیند. این تزاخم در حقوق داخلی و جرایم دارای بزه‌دیده یا به تعبیر حقوق اسلامی در جرایم حق‌الناسی، بیشتر قابلیت نمود دارد. با این حال، توجه به امر تزاخم حقوق بزه‌دیده با مصلحت‌گرایی، موجب شده است که در برخی نظام‌های حقوقی از جمله کامن‌لا که مبنای اصلی اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری است، چارجوب الزام‌گرایی را به مواردی منحصر بدانند که جرم، جنبه غیرقابل گذشت دارد و به حرکت درآمدن امر پیگرد، منوط به شکایت متضرر از جرم نشده است. (Johnstone, 2018: 109)

از منظر آموزه‌های جرم‌شناختی نیز آن دسته از نظریاتی که کنش‌گران اصلی عمل مجرمانه، یعنی بزه‌کار و بزه‌دیده را محور مطالعات خود قرار داده‌اند، بیشتر به اصل مقتضی بودن تعقیب توجه داشته‌اند. از این جهت و به عقیده برخی حتمی بودن مجازات و کیفر حتی معتدل، همیشه تأثیری شدیدتر از ترس از مجازاتی سنگین که امید رهایی در آن راه دارد، به جا می‌گذارد. (Krug, 2017:312) علاوه بر این، نظریه برچسب‌زنی نیز به عنوان یکی از مبانی نظری اصل مقتضی بودن تعقیب، قابل طرح است. طبق این نظریه؛ کسی که برچسب مجرمانه می‌خورد، از نظر روانی خودش را مجرم فرض کند و سعی می‌کند رفتاری از خود بروز دهد که دیگران از وی به عنوان بزه‌کار انتظار دارند. لذا بر اساس این اندیشه، تغییرات رویکردی در چگونگی پاسخ‌دهی به رفتار مجرمانه لازم است که تحول در این زمینه و توجه به الگوی متناسب و مقتضی بودن تعقیب از جمله این راه‌کارها تلقی می‌شود.

۴. رویکرد حقوق کیفری ایران در نظام تعقیب کیفری

نخستین قانون مرتبط با مقررات دادرسی کیفری در ایران که اصول کلی و غالب مقررات و موازین قانونی آن برگرفته از نظام دادرسی کیفری فرانسه است، قانون موقتی اصول محاکمات جزایی در ۱۳۳۰ قمری می‌باشد. لازم به ذکر است که قانون اصول محاکمات جزایی همچون قانون تحقیقات جنایی فرانسه، در رابطه با دو اصل الزامی بودن و مقتضی بودن تعقیب، هیچ‌گونه صراحتی نداشت. با این حال، از مجموعه و کلیت مفاد قانونی و مقررات ملحوظ در آن مخصوصاً مبحث اول از فصل چهارم ناظر بر حدود اختیارات دادستان دادگاه بدوی و معاونین وی، کاملاً روشن می‌گردد که اصل قانونی بودن تعقیب کیفری در نظام حقوقی ایران با عنایت به این قانون، به مثابه مبنا و اصل در چارچوب تعقیب کیفری، در نظر گرفته شده است. با این حال، وفق قانون مذکور، دادسرا به هیچ عنوان اختیاری در راستای عدم تعقیب بر اساس نظام مقتضی بودن تعقیب نداشتند است. (رحیمی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۵۱) مع‌الوصف، در جهت تغییرات و تحولاتی که با عنوان «قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری» مصوب ۱۳۵۶ - که به «قانون تسریع دادرسی» مصوب ۱۳۵۲ هم ارجاع داده است^۱ - به عمل آمد، اختیارات و وظایف مهمی برای دادستان پیش‌بینی شد. به عنوان نمونه، حسب ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از مقررات دادگستری، در برخی از جرایم از نوع جنحه‌ای، در فرض اقرار متهم به ارتکاب جرم همراه با تحقق شروط مقرر مانند مقرون به واقع بودن اقرار، عدم سابقه محکومیت کیفری مؤثر و عدم وجود شاکی یا مدعی خصوصی و استرداد شکایت از سوی وی، دادستان از این اختیار برخوردار بود که علی‌الرأس تا زمان نخستین جلسه دادرسی، تعقیب متهم را به تعویق اندازد.^۲

۱. با این توضیح که اولاً، به موجب ماده ۴۰ قانون مذکور، در امور جنحه به دادستان اختیار داده شد که تحقیقات مقدماتی را شخصاً یا به وسیله دادیارانش انجام دهد. ثانیاً، به موجب ماده ۴۰ مکرر همان قانون، نهاد تعلیق تعقیب برای اولین بار، در آیین دادرسی کیفری ایران پذیرفته شد. هر چند تعلیق تعقیب سیستمی است که با سیستم «موقعیت داشتن» تعقیب تفاوت دارد، مع هذا، به نظر می‌رسد چندان اختلافی بین این دو تفکر از لحاظ هدف و نتیجه وجود نداشته باشد.

۲. به موجب ماده ۲۲ این قانون، «در کلیه اتهامات از درجه جنحه به استثنای جنحه‌های باب دوم قانون مجازات عمومی هرگاه متهم به ارتکاب جرم اقرار نماید دادستان رأساً می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی به احراز شرایط زیر تعلیق کیفری او را با رعایت تبصره‌های ۱ و ۲ ماده ۴۰ مکرر قانون تسریع دادرسی و اصلاح‌قسمتی از قوانین آیین دادرسی کیفری و کیفر عمومی معلق سازد: ۱- اقرار متهم حسب محتویات پرونده مقرون به واقع باشد. ۲- متهم سابقه محکومیت کیفری مؤثر نداشته باشد. ۳- شاکی یا مدعی خصوصی در بین شکایت خود را استرداد کرده باشد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز توجه به اصل مقتضی بودن تعقیب، به نحوی دیگر در تبصره یک ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ لحاظ شد و تحت عنوان «قرار ترک تعقیب» شناسایی گردید.^۱ در نهایت، با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب در سال ۱۳۹۲، قانون‌گذار ایران، در چارچوب الهام از حقوق فرانسه و در قالب برخی موضوعات همچون سیاست‌های ارفاقی، علاوه پیش‌بینی تعلیق تعقیب، نمودهای دیگری از اصل مقتضی بودن تعقیب همچون نهاد ترک تعقیب، بایگانی کردن پرونده و میانجی‌گری کیفری را در قانون جانمایی نمود و بدین ترتیب، نگاه یک‌سویه به اصل الزامی بودن تعقیب، کمرنگ گردید. (کوشکی، ۱۳۸۹: ۱۹۲)

۴-۱. بایگانی کردن پرونده

نهاد بایگانی کردن پرونده، مطابق با آموزه‌های حقوق فرانسه به عنوان یک تصمیم اداری تلقی می‌شود که از رهگذر آن، دادستان از این اختیار برخوردار است که از تعقیب متهم صرف نظر کند و به تبع آن، امر به بایگانی پرونده دهد. به بیان دیگر، تصمیم دادستان در این خصوص، باعث ارجاع شدن پرونده‌های کیفری به بخش بایگانی دادسرا می‌شود. (ZAKR, 1017: 119) در این بین باید توجه داشت که تا قبل از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، در برخی از قوانین و مقررات در مورد شیوه‌های خاصی از بزهکاری، این موضوع در صورت احراز گردیدن پاره‌ای شرایط مورد توجه قرار گرفته بود که در زمره آن‌ها می‌توان به ماده ۲۲ قانون مربوط به تشکیل شرکت پست ۱۳۶۶ اشاره نمود.^۲ با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲ و

^۱ ماده ۱۷۷: «پس از ارجاع پرونده به شعبه دادگاه و عدم نیاز به تحقیق و یا اقدام دیگر دادگاه به شرح زیر عمل می‌نماید... تبصره یک: در صورت درخواست مدعی مبنی بر ترک محاکمه، دادگاه قرار ترک تعقیب صادر خواهد کرد. این امر مانع از طرح شکایت مجدد نمی‌باشد...»

^۲ «چنانچه متهم برای اولین بار مرتکب یکی از جرایم مذکور در مواد ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۶، ۱۵، ۱۴ شده باشد و دادستان تشخیص دهد با وعظ یا توبیخ یا تهدید یا اخذ تعهد تأدیب خواهد شد و خسارات وارده به صاحب کالا را جبران نموده باشد با اعمال یکی از موارد تأدیب فوق، پرونده را بایگانی می‌نماید. دادگاه نیز در صورت طرح پرونده در دادگاه، حق اعمال مراتب بالا را به تشخیص خود دارد.»

پیش‌بینی ماده ۸۰ در این قانون،^۱ مقنن ایرانی با احراز برخی شرایط ویژه برای متهم و بزه‌دیده و با لحاظ برخی وظایف برای مقام تعقیب، به‌طور واضح، این شیوه از سیاست‌های ارفاقی را به رسمیت شناخت. بدین ترتیب، مقام قضایی صالح می‌تواند که در بعضی از بزه‌ها و منوط به وجود برخی شرایط، از تعقیب متهمی که برای نخستین بار جرمی مرتکب گردیده خودداری کرده و پرونده کیفری راجع به آن جرم را بایگانی نماید. (ساقیان، ۱۳۹۰: ۲۳۴)

۴-۲. تعلیق تعقیب

علاوه بر نهاد ترک تعقیب، در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به منظور توجه ویژه به اصل مقتضی بودن تعقیب، نهاد تعلیق تعقیب از سوی مقنن ایرانی پیش‌بینی گردید. در واقع، مطابق با ماده ۸۱ این قانون، در صورتی که دادستان به عنوان مقام تعقیب، آثار سوء تعقیب و محکومیت را برای متهم بیشتر از منافع تعقیب برای متهم و جامعه تشخیص دهد، از این اختیار برخوردار است که تعقیب وی را برای مدتی خاص معلق نماید. در این بین، در فرضی که متهم در مدت مزبور، مبادرت به ارتکاب جرم ننماید، دیگر در خصوص جرمی که رسیدگی به آن به حالت تعلیق درآمده، تعقیب نمی‌گردد. مع‌الوصف، باید توجه داشت که وفق ماده اخیرالذکر، برای صدور این قرار نیاز به وجود برخی شرایط است. از جمله این‌که در این شیوه از جایگزین تعقیب، در رابطه با جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت امکان اعمال داشته و همچنین شاکی نیز باید گذشت کرده یا شاکی وجود نداشته و یا خسارات وارده توسط متهم جبران گردیده باشد. علاوه بر این، به منظور صدور قرار مذکور، اخذ رضایت از متهم نیز شرط شده است. در نهایت باید توجه داشت که هرچند وفق قانون، مقام صادرکننده این قرار، دادستان می‌باشد اما با عنایت به تبصره ۵ ماده فوق‌الذکر، در خصوص پرونده‌هایی که مستقیم در دادگاه طرح می‌شوند، یعنی جرایم اطفال،

۱. «در جرایم تعزیری درجه هفت و هشت، چنانچه شاکی وجود نداشته یا گذشت کرده باشد، در صورت فقدان سابقه محکومیت مؤثر کیفری، دادستان می‌تواند پس از تفهیم اتهام با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق متهم و اوضاع و احوالی که موجب وقوع جرم شده است و در صورت ضرورت، با اخذ التزام کتبی از متهم برای رعایت مقررات قانونی، فقط یک بار از تعقیب متهم خودداری و قرار بایگانی کردن پرونده را صادر کند».

جرایم خرد و جرایم منافی عفت، مرجع دادرسی (دادگاه) نیز از اختیار صدور این قرار برخوردار است.

۴-۳. میانجی‌گری

از دیگر نوآوری‌های مربوط به جایگزین‌های تعقیب در راستای توجه به اصل مقتضی بودن تعقیب کیفری، می‌توان به میانجی‌گری کیفری اشاره نمود. با اعمال این شیوه، اختلاف و منازعه موجود بین مرتکب جرم و بزه‌دیده، بدون الزام به حضور در مراجع قضایی و به شیوه سازش و مصالحه با لحاظ برخی شیوه‌ها همچون کدخدانمنشی و ریش‌سفیدی پایان می‌یابد. بدین ترتیب، علاوه بر حل و فصل موضوع در قضایی صمیمانه، مراجع قضایی نیز از این امکان برخوردار می‌گردند که وقت و توان خویش را به منظور رسیدگی به امور دارای درجه اهمیت بیشتر معمول نمایند و از این جهت، رسیدگی به موضوعات و اختلافاتی که می‌تواند به طریق و شیوه غیر رسمی پایان یابد، قابلیت رفع دارند به تشکیلات و نهادهای خارج از مراجع رسمی قضایی محول گردد. (خزایی، پیشین: ۲۱) بدین منظور، به موجب ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آن‌ها قابل تعلیق است، مقام قضایی می‌تواند به درخواست متهم و موافقت بزه‌دیده یا مدعی خصوصی و با أخذ تأمین متناسب، حداکثر دو ماه مهلت به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند. همچنین مقام قضایی می‌تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه‌ای برای میانجی‌گری ارجاع دهد. مدت میانجی‌گری بیش از سه ماه نیست. مهلت‌های مذکور در این ماده در صورت اقتضا، فقط برای یک بار و به میزان مذکور قابل تمدید است. بدین‌سان، می‌توان گفت که مقنن ایرانی در قانون فوق‌الذکر با عنایت و توجه ویژه به اصل مقتضی بودن تعقیب هم به مقام تعقیب و هم به مقام رسیدگی‌کننده یعنی دادگاه، چنین اختیاری را داده است تا از این طریق، از توجه صرف به اصل قانونی بودن تعقیب فاصله گیرد.

۴-۴. ترک تعقیب

به موجب تبصره یک ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۸ و با لحاظ دستاوردهای کشورهای دارای حقوق مدرن از جمله فرانسه نهاد ترک تعقیب به عنوان یکی دیگر از سیاست‌های ارفاقی در جهت اعمال اصل مقتضی بودن تعقیب، مورد توجه نظام حقوقی ایران قرار گرفت. علاوه بر این، قانون‌گذار ایران در ماده ۷۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، این دیدگاه را به‌طور رسمی مورد شناسایی قرار داد. در حقیقت، به موجب نص قانونی مذکور، «در جرایم قابل گذشت، شاکی می‌تواند تا قبل از صدور کیفرخواست، درخواست ترک تعقیب کند. در این صورت، دادستان، قرار ترک تعقیب صادر می‌کند. شاکی می‌تواند تعقیب مجدد متهم را فقط برای یکبار تا یک سال از تاریخ صدور قرار ترک تعقیب درخواست کند». در واقع، نهاد ترک تعقیب هم‌چون نهاد استرداد دادخواست در دعاوی مدنی، به جنبه خصوصی جرم توجه داشته است به نحوی که نهاد تعقیب از این اختیار برخوردار است که با درخواست شاکی خصوصی، از جنبه عمومی جرم نیز چشم‌پوشی نماید. از این جهت، باید توجه داشت که توجه به نهاد ترک تعقیب در کنار سایر نهادهای مذکور می‌تواند در راستای التزام به اصل مقتضی بودن تعقیب، نقشی غیرقابل انکار ایفا نماید.

۵. نظام تعقیب در دیوان بین‌المللی کیفری

با استقرا در آموزه‌های حقوق بین‌الملل جزایی روشن می‌گردد که تهیه‌کنندگان اساسنامه دیوان، در رابطه با موضوع تعقیب کیفری نسبت به اعمال نظام الزامی بودن تعقیب، راه‌حلی میانه یا تعدیلی را در نظر گرفته‌اند. در واقع وفق رویه دیوان، دادستان‌های این نهاد به نوعی فاقد استقلال قضایی مطلق هستند و در حقیقت، در چارچوب نظارت شعبه مقدماتی انجام وظیفه می‌نمایند. (Krug, Op.cit: 288) در این بین، لازم به یادآوری است که دادگاه‌های نورنبرگ، توکیو و رواندا، به عنوان نخستین دادگاه‌هایی تلقی می‌شوند که اصل مقتضی بودن تعقیب را مدنظر قرار داده‌اند. به بیان دیگر تا قبل از تشکیل دادگاه‌های مذکور، سایر دادگاه‌ها وفق نظام الزامی بودن تعقیب عمل کرده‌اند. با این حال، هم‌سو با تشکیل محاکم فوق، نظام مقتضی بودن تعقیب، در ساختار رسیدگی‌های بین‌المللی کیفری شناسایی گردید. (Ibid: 290) هم‌چنین باید توجه داشت که مطابق با

بند ۱ ماده ۱۸ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق نیز با قرارداد اختیار تعقیب به دادستان، به نوعی به اصل مقتضی بودن تعقیب توجه گردیده است. به تعبیری دقیق‌تر باید گفت که حسب نص اخیرالذکر: «دادستان به ابتکار خویش و یا بر مبنای اطلاعات حاصله از منابع دیگر که به ویژه شامل دولتها و ارگان سازمان ملل و سازمانهای بین‌الدول یا غیردولتی خواهد بود، تحقیقات خویش را آغاز خواهد کرد» (Cherif Bassiouni, 2016: 81) علاوه بر این، حسب ماده ۱۵ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، دادستان از این اختیار برخوردار است که وفق اطلاعاتی که در مورد جرم در صلاحیت رسیدگی دیوان حاصل می‌نماید، مبادرت به انجام تحقیقات نماید. در این راستا و حسب این نص قانونی، دادستان مکلف است جز در فرضی که حسب اساسنامه، دلایل قانع‌کننده‌ای برای تعقیب وجود ندارد، بعد از ارزیابی راجع به موضوع، تحقیقات خود را آغاز نماید. از این جهت، به نوعی در این مقرره نیز می‌توان به نوعی، توجه به اصل مقتضی بودن تعقیب را شناسایی نمود.

۵-۱. صلاحیت تکمیلی دیوان در رسیدگی‌های بین‌المللی و ملازمه آن با

نظام‌های تعقیب

در راستای تبیین اصل موسوم به صلاحیت تکمیلی دیوان می‌توان گفت؛ در صورتی که تحقیق و تعقیب در رابطه با بزه‌های مذکور در ماده ۵ اساس‌نامه نسبت به مرتکب جرم در دادگاه‌های داخلی رسیدگی قضایی در جریان باشد، دیوان بین‌المللی کیفری دیگر صلاحیتی در رسیدگی به موضوع ندارد و بدین ترتیب صرفاً دیوان در فرضی از اختیار و صلاحیت رسیدگی برخوردار می‌باشد که دولت صالح، تمایل به رسیدگی نداشته یا قادر بر این موضوع به هر علت نباشد. (Ibid: 261) لازم به ذکر است که این قاعده در بخش دیباچه و ذیل ماده یک اساسنامه دیوان مورد شناسایی قرار گرفته است. به موجب این نص قانونی: «با تأکید بر این که دیوان کیفری بین‌المللی که به موجب اساسنامه تأسیس می‌شود، مکمل محاکم کیفری ملی خواهد بود» همچنین در تکمیل ماده یک اساسنامه و دیباچه، بند ۱ از ماده ۱۷ اساس‌نامه اشعار می‌دارد که «دیوان در موارد ذیل، موضوعی را غیر قابل رسیدگی اعلام خواهد کرد:

۱- در صورتی که دولت صلاحیت‌دار در حال رسیدگی به موضوع است.

۲- در صورتی که دولت صلاحیت‌دار قرار منع پیگرد در رابطه با موضوع صادر کرده است.

۳- در صورتی که با توجه به اصل «عدم جواز محاکمه مضاعف» و به موجب ماده ۲۰ دیوان، نباید کسی را که قبلاً محاکمه شده است، مجدداً مورد محاکمه قرار دهد». (اعتبار امر مختومه) با این حال، مطابق با آنچه که بیان گردید، استثنای موجود در این خصوص، حالتی است که دولت صالح، تمایل یا قادر به رسیدگی نباشد. در این صورت، دیوان به رغم جریان رسیدگی و یا صدور قرار منع تعقیب یا حتی بعد از پایان رسیدگی، در دادگاه داخلی، امکان و صلاحیت رسیدگی به موضوع را دارا خواهد بود. از این جهت باید گفت که تصمیمات دیوان مطلقاً به مثابه امر مختومه تلقی می‌شود و این در حالی است که تصمیمات صادره از دادگاه‌های داخلی صرفاً در حالتی از اعتبار امر مختومه برخوردار می‌گردند که بنا به تشخیص دیوان، مخالف قواعد و مقررات و قوانین یا صوری نباشد.

۵-۲. تعویق تحقیق یا تعقیب

از منظر پیشینه تاریخی، دیرینه نهاد تعویق تعقیب یا تحقیق به طرح ابتدایی اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی مطروحه توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل بازمی‌گردد. (رحیمی‌نژاد، پیشین: ۹۴) در واقع، مطابق با بند ۳ ماده ۲۳ طرح مذکور «دیوان از تعقیب هر پرونده‌ای که شورای امنیت آن را بر اساس فصل هفتم منشور تهدیدی علیه صلح یا نقض صلح و یا فعل تجاوزکارانه به شمار آورد ممنوع است مگر آن که شورای امنیت به‌گونه دیگری تصمیم بگیرد.» مع‌الوصف، این پیشنهاد با این استدلال که دیوان در چنین فرضی نمی‌تواند نقش و وظیفه خود را به نحو مستقل ایفا نماید، در ابتدا با مخالفت رو به رو گردید. در این میان، برخی دولت‌ها از جمله هند، نیجریه، ایران، لیبی عدم موافقت خود را با دادن اختیار تعویق تعقیب به شورای امنیت اعلام کردند. در این بین، اساسی‌ترین مبنای مخالفت بر این استدلال استوار بود که پذیرش دخالت شورای امنیت می‌تواند به این موضوع منجر شود که دیوان، شروع به تعقیب را با قاعده‌ای مبهم موسوم به «نقض صلح و امنیت» به شورای امنیت بگمارد. (Malekian, 2014: 112) در نهایت و بعد از شورهای متعدد و مختلف در این رابطه، تعویق تحقیق یا تعقیب به موجب ماده ۱۶ اساسنامه پیش‌بینی گردید. مطابق با ماده مزبور: «در فرضی که شورای امنیت وفق مفاد فصل هفتم منشور از دیوان تقاضا نماید، هیچ‌گونه تحقیق یا تعقیب وفق این اساسنامه به‌مدت یک سال آغاز نشده یا ادامه نمی‌یابد».

علاوه بر این، مطابق با بند ۲ ماده ۱۸ اساسنامه، دولت‌ها از این اختیار برخوردارند که در بازه زمانی یک ماهه از زمان دریافت اعلامیه به دیوان اطلاع دهند که در خصوص اتباع خویش یا اتباع دیگر کشورها و در چارچوب صلاحیت قضایی، در رابطه با بزه‌های مذکور در ماده ۵ اساسنامه خود مبادرت به تحقیقات لازم نموده‌اند و از این جهت، بنا به تقاضای دولت رسیدگی‌کننده و یا دولتی که صلاحیت رسیدگی دارد، دادستان دیوان تحقیقات خویش را به تعویق اندازد. (Ibid: 117) به دیگر سخن، می‌توان گفت که هر دولتی که مدعی باشد محاکم داخلی آن دولت، صالح به رسیدگی به جرایم ارتكابی شخص یا اشخاص متهم می‌باشد، می‌تواند ظرف یک ماه، با اعلام موضوع رسیدگی داخلی خود به دیوان، مانع از ادامه تحقیقات دادستان گردد. مگر این که شعبه مقدماتی پس از رسیدگی، قرار دیگری مبنی بر عدم تعویق و رسیدگی دیوان صادر نماید و با احراز عدم تمایل واقعی یا عدم توانایی واقعی دولت مزبور در رسیدگی و پیگرد متهمان، ادامه تعقیب توسط دادستان دیوان را تجویز نماید. البته، طبق بند ۵ از ماده ۱۸ اساسنامه، علی‌رغم صدور قرار تعویق پیگرد کیفری توسط دیوان به لحاظ انجام تحقیقات توسط مراجع داخل، دادستان می‌تواند از دولت رسیدگی‌کننده بخواهد که به صورت دوره‌ای گردش کار تحقیقاتی و رسیدگی خود را به دیوان اعلام نماید. (رحیمی‌نژاد، پیشین: ۹۶) علی‌هذا، به رغم چنین اختیاری برای دادگاه‌های داخلی، طبق بند ۳ از ماده ۱۸ اساسنامه، دادستان می‌تواند ۶ ماه پس از تعویق امر تحقیق به یک دولت و یا هر زمانی که تغییر مهمی در اوضاع و احوال براساس «عدم تمایل» یا «عدم توانایی» واقعی آن دولت بر اجرای تحقیق و تعقیب پدید آید، با تشخیص خود در رابطه با تعویق تحقیق، تجدیدنظر نماید. در این صورت چون دادستان، خود رأساً تصمیم به تعلیق انجام تحقیقات گرفته است لذا، خود به‌طور مستقیم البته پس از تجویز شعبه مقدماتی، می‌تواند در این تصمیم تجدیدنظر نماید. ولی لازمه این تجدیدنظر، سپری شدن ۶ ماه می‌باشد. بدین ترتیب بایستی مراتب رسیدگی مجدد و منتفی شدن تعلیق اولیه، توسط دادستان به دولتی که تعویق در رابطه با اقدامات آن دولت صورت گرفته است، ابلاغ گردد. در این خصوص، به نظر می‌رسد که دول عضو، اختیارات بی‌حد و حصری در مورد تشخیص دادستان مبنی بر «عدم تمایل و یا عدم توانایی دولت مجری تحقیق» در اساسنامه مقرر نموده‌اند. لذا، بهتر این بود که نخست، مصادیق عدم توانایی یا عدم تمایل در اساسنامه به صورت جامع و حصری مشخص می‌گردید و سپس،

این امر مهم یعنی «تشخیص» و تصمیم‌گیری در خصوص لغو تحقیق، به عهده دولت‌های عضو اساسنامه نهاده می‌شد تا در این صورت، از خود سری‌ها و خودکامگی افراد و سوءاستفاده‌های احتمالی نفوذ دولت‌ها و اشخاص کاسته گردد.

۵-۳. معامله اتهام

معامله اتهام (اقرار بر مجرمیت)، شیوه‌ای است که از طریق آن، دادستان و متهم در رابطه با نوع و میزان اتهام با یکدیگر مذاکره می‌نمایند. این طریق، به نوعی فرایندی دوسویه محسوب می‌گردد که از رهگذر آن، دادستان و متهم به تصمیمی دوجانبه مورد توافق می‌رسند. (Safferling, 2012: 73) در این میان، پذیرش نهاد معامله اتهام در رویه دیوان بین‌المللی کیفری امری مسبوق به سابقه است که در زمره مهم‌ترین این موارد می‌توان به پرونده‌ای موسوم به قضیه «المهدی»^۱ اشاره نمود. بدین توضیح که در ماه ژانویه ۲۰۱۲ به دنبال خشونت مسلحانه‌ای که در قلمرو حاکمیت کشور مالی اتفاق افتاد، گروه‌های شبه نظامی مسلح تحت عنوان «انصارالدین» و «القاعده» مقررات سیاسی و مذهبی خویش را بر شهر تاریخی - فرهنگی تیمبوکتو و مردمش تحمیل گردانیدند. در این بین المهدی به عنوان رهبر تشکیلات حسیبه که از شاخه‌های گروه انصارالدین محسوب می‌گردید، بسیاری از آثار و بناهای فرهنگی - تاریخی موجود در این شهر را تحت دیدگاه ایدئولوژیک خویش تخریب نمود. به دنبال این موضوع، کشور مالی اتفاق و حادثه موجود در چارچوب قلمرو حاکمیتی‌اش را به دیوان بین‌المللی کیفری ارجاع نمود و متعاقب این ارجاع، شعبه مقدماتی دیوان در ماه سپتامبر ۲۰۱۵، حکم جلب المهدی را به استناد جنایت جنگی و حمله عمدی نسبت به بناها و آرامگاه‌های تاریخی و مذهبی مالی براساس مورد ۴ از شق (ه) بند ۲ ماده ۸ اساسنامه و بدلیل حمله عمدی علیه اماکن مذکور که اهداف نظامی قلمداد نمی‌شدند، صادر نمود. در این میان، المهدی نیز در ابتدا و آغاز جلسه دادرسی نزد شعبه مقدماتی اتهام وارده به خویش را در مورخ ۲۲ اوت ۲۰۱۶ پذیرفت و به آن اعتراف نمود. علی‌هذا، شعبه مقدماتی به منظور تشخیص این موضوع که آیا پذیرش اتهام توسط متهم با حقایق پرونده همخوانی دارد یا خیر، گواهی سه شاهد را استماع و بیش از صد سند مرتبط آرایه شده توسط دادستان را مدنظر

^۱. Almahdi Case

قرار داده و در نهایت بیان داشت که پذیرش اتهام ادعایی توسط متهم با حقایق پرونده همخوانی داشته و طبق اظهارات متهم، او ماهیت و نتایج پذیرش اتهام را می‌دانسته است. (بند ۲۹ و ۴۲ رأی شعبه بدوی) مع‌الوصف، شعبه مقدماتی پنج عامل پذیرش اتهام و جرم ادعایی توسط المهدی، همکاری وی با دادستان، ابراز ندامت و همدلی وی با قربانیان و اقداماتی که به منظور کاهش خسارت وارده صورت داده بود و همچنین رفتار خوب او در مدت زمان بازداشت (بند ۱۰۹ رأی شعبه بدوی) را به عنوان کیفیات مخففه جرم ارتكابی لحاظ نموده و در نهایت با در نظر گرفتن موارد فوق‌الذکر، وی را به ۹ سال حبس محکوم نمود. (Ambos, 2019: 308&309)

علاوه بر این، یکی از شعب دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی در خصوص پذیرش نهاد معامله اتهام چنین اعلام داشته است که: «اساساً، معامله‌اتهام این نتیجه را به همراه دارد که موجبات تخفیف کیفری مبتنی بر اتهامات وارده را به دنبال داشته باشد». (Ibid: 73) همچنین، مطابق با پاراگراف ۳ ماده ۲۰ اساسنامه دادگاه‌های یوگسلاوی پیشین و رواندا، شعبه (مرجع) نخستین ضمن مطالعه و بررسی کیفرخواست اطمینان حاصل می‌نماید که متهم، بر محتوای کیفرخواست آگاهی پیدا نموده است و پس از آن، وی را دعوت می‌نماید تا در خصوص استفاده از شیوه معامله اتهام با او گفتگو کند». لازم به ذکر است که این موضوع در پاراگراف ۸ ماده ۶۴ اساسنامه دادگاه‌های کیفری بین‌المللی یوگسلاوی نیز به رسمیت شناخته شده است. بدین صورت که شعبه ابتدایی (نخستین) دیوان، معامله اتهام یا همان اقرار بر مجرمیت را به موجب ماده ۶۵ اساسنامه مزبور، پیش‌بینی نموده و به رسمیت شناخته است. در این بین، لازم به یادآوری است که قاعده مزبور، بیش از هرچیز، منبعث از آموزه‌های نظام حقوقی کامن‌لا است. در واقع، بر خلاف نظام حقوقی رومی-ژرمنی که اقرار را به عنوان دلیلی قابل ارزیابی در فرایند رسیدگی شناسایی می‌نماید، در نظام حقوقی کامن‌لا، نهاد اقرار بر مجرمیت می‌تواند در ابتدای رسیدگی شکل فرایند دادرسی را تغییر دهد. به بیان دیگر، شیوه معامله اتهام به متهم این اختیار و توانایی را می‌دهد که از همان ابتدای جلسه رسیدگی در دادگاه، مجرمیت خویش را بپذیرد. از این جهت، خارج از تصور نیست که نهاد اعتراف بر مجرمیت، در اساسنامه دادگاه‌های کیفری بین‌المللی مورد اشاره، به رسمیت شناخته شود. (رحیمی‌نژاد، پیشین: ۹۶) لازم به ذکر است که در حقوق ایران نیز نهاد اعتراف بر مجرمیت، هرچند مورد عنایت مقنن نبوده است با این حال، به موجب ماده ۱۹۵ قانون آیین

دادرسی کیفری ۱۳۹۲ بازپرس، بعد از تفهیم اتهام وادله اتهام انتسابی، باید به متهم اعلام دارد که اقرار یا همکاری مؤثر وی می‌تواند موجبات تخفیف مجازات را در دادگاه فراهم آورد. نمود دیگر این موضوع در فرایند رسیدگی دادگاه، به موجب ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ و رأی وحدت رویه شماره ۷۵۶ مورخ ۱۳۹۵.۱۰.۱۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور،^۱ مورد توجه و شناسایی قرار گرفته است. (خالقی، ۱۳۹۹: ۵۴۶) بر این اساس، بعد از صدور رأی دادگاه نخستین، محکوم‌علیه از این اختیار برخوردار است که با اسقاط نمودن حق تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی یا استرداد درخواست مبتنی بر آن، از دادگاه تقاضای تخفیف در مجازات را درخواست نماید. در این صورت، مرجع رسیدگی‌کننده، با حضور دادستان، موضوع را بررسی نموده و از این اختیار برخوردار است که تا یک‌چهارم مجازات تعیین شده برای محکوم‌علیه را کسر کند. (رستمی، ۱۳۹۷: ۳۳۲) از این جهت می‌توان گفت که این امر به عنوان جلوه‌ای توأمان از اقرار و پذیرش محکومیت و مجازات تلقی شده و شیوه‌ای است که به دلیل عدم قطعیت رأی در این مرحله، به نهاد اقرار بر مجرمیت یا همان معامله اتهام، شباهت دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. «با توجه به تأکید مقنن بر تمام محکومیت‌های تعزیری در صدر ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری از یک سو و ارفاقی بودن این ماده و اینکه در صورت تردید در شمول حکم، طبق اصل تفسیر قانون به نفع محکوم‌علیه رفتار می‌شود، شمول حکم ماده ۴۴۲ قانون مذکور نسبت به محکومیت‌های تعزیری قابل فرجام، با موازین قانونی و اصول کلی دادرسی سازگارتر است».

وفق موازین حقوق کیفری ایران و با مطالعه مقررات اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری می‌توان گفت که به موجب اصل الزامی بودن تعقیب، مقام تعقیب در پی‌گیری و شروع به پیگرد متهمین از خود اختیاری نداشته و در راستای اعمال قانون، مکلف به انجام تعقیب است، در حالی که بر اساس نظام مقتضی بودن یا متناسب بودن تعقیب، در برخی شرایط و با توسل به بعضی ابزارها و نهادهای کیفری، مقام تعقیب می‌تواند بنا به تشخیص، از تعقیب کیفری صرف‌نظر نماید. مع‌الوصف، با بررسی سوابق قوانین در ایران، به نحو پراکنده و در پاره‌ای از مقررات، توجه مختصری به نظام مقتضی بودن تعقیب شده است. با این حال، تحولات تقنینی و قضایی در عرصه دادرسی کیفری داخلی و بین‌المللی به ویژه تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، گسترش اصل مقتضی بودن تعقیب و تعدیل الزامی بودن آن در فرایند دادرسی کیفری را به همراه داشته است. این شیوه از نظام تعقیب کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به صورتی فراگیر در چارچوب مواردی نظیر بایگانی‌کردن پرونده، تعلیق تعقیب، ترک تعقیب و میانجی‌گری در مرحله تحقیقات مقدماتی و نیز انصراف از تجدیدنظرخواهی و اخذ تخفیف مجازات پس از پایان رسیدگی بدوی کیفری، جلوه‌گر شده است. در این بین، ماده ۵۳ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، با توجه به نظام مقتضی بودن تعقیب، صراحتاً عدم تعقیب متهم را به استناد مواردی همچون اقتضای عدالت و مبنای معقول پیش‌بینی نموده و به رسمیت شناخته است. از این جهت، می‌توان گفت که مقررات اساسنامه و رویه دیوان بین‌المللی کیفری، در عین پذیرش نظام الزامی بودن تعقیب، با به رسمیت شناختن برخی نهادها از جمله تعلیق و تعویق تحقیق، صلاحیت تکمیلی، الگوی مقتضی بودن تعقیب را به‌طور مشخص، مورد توجه قرار داده است. با این حال و به رغم وجود اثرات مثبت بر نظام اقتضا و موقعیت داشتن تعقیب از جمله کاهش اطاله دادرسی به واسطه پیش‌بینی نهادهای غیرقضایی و جایگزین تعقیب و جلوگیری از هدر رفتن منابع، این نظام با برخی معایب همچون تأثیر قدرت برخی از دولت‌های دارای نفوذ سیاسی بر روند تعقیب و رسیدگی‌های بین‌المللی کیفری همراه است.

منابع و مأخذ:

الف - منابع فارسی

۱. آخوندی، محمود، (۱۳۹۴)، شناسایی آیین دادرسی کیفری، جلد ششم، چاپ سوم، تهران: دوران‌دیشان.
۲. آشوری، محمد، (۱۳۹۸)، آیین دادرسی کیفری، چاپ بیست و یکم، جلد اول، تهران: سمت.
۳. اسدی، لیلا سادات، (۱۳۹۲)، حقوق بزهدکار و بزهدیده در فرایند دادرسی کیفری بین‌المللی، چاپ نخست، تهران: سمت.
۴. امامی، مهدی؛ صادقی، محمد، (۱۳۹۰)، مصلحت‌گرایی در دادرسی‌های جزایی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۳۲.
۵. خالقی، ابوالفتح، (۱۳۹۹)، رژیم تعقیب و تحقیق جنایات بین‌المللی، تهران: مجد.
۶. خالقی، ابوالفتح؛ سعدی، زهرا، (۱۳۹۷)، «معیار معقول بودن در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و تبیین آن از سوی شعب مقدماتی»، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۵۹.
۷. خالقی، علی، (۱۳۹۹)، نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری، تهران: شهر دانش.
۸. خزایی، منوچهر، (۱۳۹۶)، فرایند کیفری، چاپ دوم، تهران: گنج دانش.
۹. رحیمی‌نژاد، اسماعیل، (۱۳۸۷)، کرامت انسانی در حقوق کیفری، چاپ نخست، تهران: میزان.
۱۰. رستمی، هادی، (۱۳۹۷)، آیین دادرسی کیفری، تهران: میزان.
۱۱. سعدی، زهرا؛ صادقی، آزاده، (۱۳۹۷)، «بررسی مفهوم منافع عدالت در تعقیب جرایم در دیوان کیفری بین‌المللی با نگاهی به سایر نظام‌های حقوقی»، فصلنامه تحقیقات حقوقی معاهده، شماره ۱.
۱۲. ساقیان، محمد مهدی، (۱۳۹۰)، پیشگیری از تکرار جرم از گذر جانشین‌های تعقیب کیفری، مجموعه آثار مطالعات پیشگیری از جرم معاونت اجتماعی پیشگیری از جرم قوه قضائیه. چاپ دوم، تهران: میزان.
۱۳. سلیمی، صادق، (۱۴۰۰)، «مفهوم و مرجع احراز «منافع عدالت» در دیوان بین‌المللی کیفری در پرتو وضعیت افغانستان»، پژوهشنامه حقوق کیفری، سال دوازدهم، شماره ۱.

۱۴. عباسی، مصطفی، (۱۳۸۲)، افق‌های نوین عدالت ترمیمی؛ میانجیگری کیفری، چاپ نخست، تهران: دانشور.

۱۵. عنایت، سید حسین، (۱۳۹۵)، دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران، چاپ سوم، تهران: وزارت امور خارجه.

۱۶. کوشکی، غلامرضا، (۱۳۸۹)، جایگزین‌های تعقیب دعوی عمومی در نظام کیفری ایران و فرانسه، فصلنامه پژوهش حقوق، سال دوازدهم، شماره ۲۹.

الف - منابع لاتین

17. Ambos, Kai, (2018), International Criminal Law, USA, Jones and Bartlett publishers.

18. Ambos, Kai, (2016), Treatise on International Criminal Law (3 vols), London, Oxford University Press, 2016

19. Ashworth, Andrew, (2016), The Criminal Process, London, Oxford University Press.

20. Boas, George, (2019), International Criminal Procedure, Cambridge, London, Cambridge University Press.

21. Brown, B.S, (2017), Research Handbook on International Criminal Law (6d ed.), London, Cheltenham, Elgar.

22. Cherif Bassiouni, (2016), Introduction to International Criminal Law (5d ed.), USA, Leiden, Martinus Nijhoff Publishers.

23. Dixon, R (2018), International Criminal Courts Practice, Procedure and Evidence (6th ed.), London, Sweet & Maxwell.

24. Johnstone, Gerry, (2018), Restorative Justice (Ideas, Values, debates), London, willan Publishing.

25. Krug, Peter, Prosecutorial Discretion and its Limits, USA: The American publication.

26. Malekian, F., (2014), Jurisprudence of international Criminal Justice, London, Newcastle upon Tyne: Cambridge Scholars Publishing.

27. Regoli, Robert.M, (2018), Exploring Criminal Justice, USA, Jones and Bartlett publishers.

28. Safferling, C, (2012), International Criminal Procedure, London, Oxford University Press.

29. ZAKR, Nasser, (2017), La Responsabilité Du Supérieur Hiérarchique Devant Les Tribunaux Pénaux Internationaux, IRPL (Vol. 73), N° 1-2.

Compulsion (legality) and appropriateness of prosecution and its manifestation in the rules of Iranian criminal procedure and the International Criminal Court

Ebrahim Rezagholizadeh¹

Abstract

Prosecution of the accused is one of the main steps of the *criminal prosecution process*, which has been included among the powers and duties of the competent authority in the matter of prosecution in order to preserve individual and social interests.

The decision to prosecute, in accordance with the rules of Iranian national proceedings, and in the field of international criminal law in accordance with the Statute of the International Criminal Court, is borne by the prosecutor.

The study of the provisions of Iranian criminal law, along with an examination of the provisions of the Statute of the International Criminal Court as a valid and standard document on how to organize criminal proceedings through the confrontation of the two systems of mandatory or appropriate prosecution, help to better delineate the powers and duties of prosecutors.

In the structure of Iranian regulations on criminal procedure, institutions such as discontinuance of prosecution, archiving of cases, mediation and suspension of prosecution are deemed as necessary institutions for recognition of the appropriateness of the prosecution system that, with the approval of the Code of Criminal Procedure adopted in 2014, have emerged out of scattered and special laws and have assumed the comprehensive aspect.

Moreover, in the light of Article 53 of the Statute of the International Criminal Court and the procedure governing the proceedings of this Court, it can be said that the International Criminal Court, despite the fact that it has adopted the model of compulsory prosecution as its principle or basis, has also paid attention to the principle of appropriateness of prosecution and

¹. PhD student in Islamic Azad University of Mashhad, er.gholizade@gmail.com

the interests of justice and reasonable basis. Therefore, in some cases the Statute has left non-prosecution of the accused to the discretion of the prosecutor.

In addition, anticipation of institutions such as deferral of investigation or prosecution, complementary jurisdiction in the provisions of the Statute and the precedent of the International Criminal Court are also considered as indicators that suggest recognition and application of a system based on appropriateness of prosecution in the rules and precedent of this Court.

KeyWords: *Compulsion of prosecution, appropriateness of prosecution, International Criminal Court, deferral and suspension of investigation, interests of justice, reasonable basis.*



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی